

سر سخن

در ۱۹۹۶ سوسیالیسم بازار به عنوان یک نظرگاه، تقریباً اما نه کاملاً، مرده بود. این نظریه در واقع در ابتدا تحت نام دیگری همچون دوره ی انتقالی بین سرمایه داری و سوسیالیسم در دهه ی ۲۰ قرن بیستم، تحت حمایت بوخارین و استالین ظهور کرد. سپس در دهه ی ۳۰ با دقت فراوان فرموله شد و مورد حمایت سوسیال دموکرات های دوران پس از جنگ و همچنین استالینیست های اواخر استالینیسم قرار گرفت. شکست استالینیسم و سوسیال دموکراسی، هر دو، می تواند به روشنی گویای شکست تئوری سوسیالیسم بازار باشد.

بهرحال پیروزی علنی سرمایه داری، بسیاری از مارکسیست های قدیمی را متقاعد به بکارگیری بازار همچون یک مؤلفه ی اجتناب ناپذیر هر نوع اقتصادی، نموده است. (۱) لذا این تئوری ادامه حیات داده است، گر چه در فضایی با حمایت اندک تر. مقاله ی حاضر برآنست که مستدل نماید که مفهوم سوسیالیسم بازار یک امکان غیرعملی، نامطلوب و بطور یقین غیرسوسیالیستی است.

تاریخ

از آنجائی که کلمه ی "سوسیالیسم" در دو قرن گذشته به شکلی وسیع و بی در و پیکر بکار گرفته شده است، سهولت این استدلال را که از آغاز، بازار تحت سوسیالیسم وجود داشته است را، فراهم آورده است. پرودون آنارشیکست و مخالف اصلاح ناپذیرکارل مارکس از نیمه دهه ی چهل قرن نوزده طرح جامعه ای را داد که احتمالاً نخستین نمایه ی بازار سوسیالیستی با جزئیات کامل بود. این نکته نیز باید گفته شود که مارکس بسیاری از بهترین آثارش را در نقد و مخالفت با دیدگاه های پرودون نوشته است. (۲)

از فقر فلسفه که در ۱۸۴۷ انتشار یافت تا گروندریسه که در ۱۸۵۷ نوشته شد، مارکس به نقد و رد نظریات پرودون می پردازد. هنگامی که مارکس از سیستم کار مزدوری همچون یک سیستم جبر اقتصادی سخن می گوید (۳)، بروشنی خواستار براندازی بازار نیروی کار و به همراه آن خود سرمایه می شود. همزمان با آن، وی تلاش پرودون را که می خواهد کار مزدوری و سرمایه را برانداخته اما بازار را حفظ نماید، به سخره می گیرد.

اساس کار خطیرمارکس را می توان همچون راهنمایی که تضاد ارزش مبادله را با نیاز انسان و چگونگی الغاء ضروری آنرا نشان می دهد، در نظر گرفت. این دیدگاه در میان همه ی مارکسیست ها تا ظهور دو



مناظره بین سوسیالیست ها:

سوسیالیسم بازار

بخش دوم

دیوید شوایکارت، جیمز لاولر، هیلل تیکتین

و برتل اولمان

برگردان: سرژ آراکلی

اکتبر ۲۰۰۶

مشکل، خود سوسیالیسم بازار است

هیلل تیکتین (در مخالفت)

واقعه بطور مطلق پذیرفته شده بود، که نخستین آن نشو نمای جریانی بود با اعتقاد اصلاح سیستم از درون، که در سال ۱۹۱۴ بر سوسیال دموکرات های آلمان غالب گشت. اصطلاح سوسیال دموکراسی به آنانی اطلاق شد که به اصلاحات تدریجی سرمایه داری اعتقاد داشتند. این تنها می توانست به آن معنی باشد که بازار و مؤلفه های سوسیالیستی می باید برای مدتی، اگر که نه برای همیشه، همزیستی داشته باشند. هنگامی که آقای ویلیام هارکورت، سیاستمدار لیبرال انگلیسی و مشاور خزانه داری سابق، در پایان قرن نوزده اعلام نمود که ما اکنون همه سوسیالیست هستیم، او قطعاً از چیزی سخن می گفت که می توان آنرا سوسیالیسم بازار نامید. به بیانی دیگر، دو ایده ی حرکت تدریجی به سمت سوسیالیسم و رفاه اجتماعی تحت کنترل دولت، مورد پسند اقشار متوسط جامعه، از پایان قرن نوزدهم به بعد بود. آنگاه ترکیبی از این ایده ها از جانب برخی از مارکسیست های سابق جذب شد. در عین حال اگر ما سابقه ی مفهوم سوسیالیسم بازار را بدین شکل پیگیری نمائیم، در می یابیم که این ایده تا هنگام ظهور استالینیسیم چه از نظر روشنفکرانه و چه از نظر سیاسی به یک نظریه ی جدی تبدیل نشد.

واقعه ی دوم ظهور اتحاد شوروی بود. همه ی جناح های حزب کمونیست شوروی به وجود نوعی بازار تا مدتی بعد از الغاء سرمایه داری، اذعان می کردند. پرسش واقعی، که بحث های داغی حول آن انجام گرفت، این بود که آیا چنین بازاری ضرورتاً مخالف مؤلفه های سوسیالیستی و همچنین برنامه ریزی مرکزی است؟ جناح چپ به رهبری ترسکی و پرئوبراژینسکی استدلال می نمودند که بازار و برنامه ریزی با یکدیگر در نبرد هستند. در اقتصاد آن کشور تضادی بوجود آمده بود که یکی از طرفین باید برنده می شد. بوخارین و استالین از ۱۹۲۳ به بعد همزیستی بازار و برنامه ریزی رابه نوعی تعاون، می نگریستند. البته همانگونه که می دانیم استالین در ۱۹۲۹ از بوخارین گسست و علیه بازار اعلان جنگ داد. بوخارین حتی به روشنی، نظریه ی وجود بازار در جامعه ی سوسیالیستی را رد کرد. پرئوبراژینسکی و بوخارین هر دو، همچنان که البته همه ی مارکسیست ها از آن بعد، اعلام نمودند که قانون ارزش تحت سوسیالیسم وجود نخواهد داشت. در بحث حول این موضوع در کمونیسم آکادمیک، هم گرایش چپ وهم گرایش راست، هر دو این امر را بطور کامل تائید نمودند. آنها شدیداً با دیدگاه های حقیقتاً معشوش استپانوف - سکورتاووف، پوکروفسکی، بوگدانوف و دیگران، که به نظر می رسید معتقدند که نوعی از بازار برای همیشه به حیات ادامه خواهد داد، به مخالفت برخاستند. (۴) در هر حال، بوخارین، هم

از نظر دفاع مصممانه اش از همزیستی بازار و برنامه ریزی مرکزی و هم مخالفت کینه توزانه اش با نظرگاه های جناح چپ، که همزیستی بازار و برنامه ریزی مرکزی را اساساً متضاد می دانستند؛ همچون پدر سوسیالیسم بازار جایگاهی دارد. این که سوسیالیست های چون استپانوف - سکورتاووف، پوکروفسکی، بوگدانوف و دیگران نظرگاه ملایمتری در مورد بازار ارایه دادند، گویای رشد یک تمایل عمیق ریشه ای سوسیالیسم بازار تحت شرایط استالینی و عامل روی کرد به بازار و تفویض نمودن مشتاقانه ی آن از سوی استالین و بوخارین بود. این همان تمایل بود که در دوران گرباچف مجدداً ظهور نمود، هنگامی که وی بوخارین را به عنوان سلف خود اعتبار دوباره بخشید، اما آن دوران به شکلی بی رحمانه بوسیله تناقضات درون خودش در مدتی کوتاه به پایان برده شد.

جزئیات تفویض شده ی نظریه ی سوسیالیسم بازار در اواسط دهه ی ۳۰ قرن بیستم در بحث بین لانگ - لرنر مطرح شد. که در آن اسکار لانگ بویژه استدلال می نمود که لودویک وان میسس اشتباه می کرد که می گفت که سوسیالیسم قادر به محاسبه نیست و بدون محاسبه برنامه ریزی ناممکن است. استدلال وی در سطح اقتصاد صرف باقی ماند و از همین رو ایده ی تداوم بازار را چه در کاربرد نظریه ی خود و چه در مدل واقعی، پذیرا گشت. او نشان داد که سوسیالیسم بازار می تواند نوعی از پول و نوعی از ارزش را بکار گیرد. و بنابر آن، یک مدل برای سوسیالیسم بازار ساخت. علت اصلی که شرکت کنندگان در این بحث را قادر به ارایه ی این نظریه کرد در موجودیت اتحاد شوروی و احزاب سوسیال دموکرات و کمونیست بزرگ، نهفته است. این بحث ارتباط اندکی با عملکرد شوروی، در آن زمان داشت، اما برای بحث های سوسیال دموکراتیک و سپس تفکر استالینیستی آگاهی بخش بود.

هنگامی که کشورهای استالینیستی اروپای شرقی آغاز به انفجار نمودند، اقشاری از آگاهان سیاسی گزینه ی جدیدی از سوسیالیسم بازار را مطرح نمودند که در اساس بازسازی اصلاحی همان سیستم استالینی بود بابه میان آوردن پول، حسابرسی سود و زیان و خصوصی سازی بخش تولیدی غیرکالایی اقتصاد. در این شکل، سرمایه گذاری از سوی مرکز کنترل می شود و دولت محدوده هایی برای بازار کار قابل می شود. در این سیستم آگاهان سیاسی و از جمله بسیاری از نخبه گان قدیمی محافظت می شوند. این نکته در نتیجه به انتخاب میان نخبه گان سیاسی و سرمایه داری منتهی می شود. سرشناس ترین طراح این شیوه آلک نوو بود. (۵)



شرایط از زمانی تغییر کرده است که آغاز تجزیه ی اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی را، بسیاری در غرب ، نمونه ی بی اعتباری خود سوسیالیسم پنداشتند. آنان به این نتیجه رسیدند که سوسیالیسم مورد نظر مارکسیست ها ناکارآمد و غیرعملی است، پس بازار باید بازسازی شود. بسیاری از آنان که در اروپای شرقی در گذشته حامیان سوسیالیسم بازار بودند، به این نتیجه رسیدند که این شیوه شکست خورده است و تنها سرمایه داری مطلق قابل اجرا است. در خود اتحاد شوروی وضع مغشوش بوده است. اقتصاددانان بسیاری از بازارحمایت می نمایند اما تعداد اندکی ممکن است از بازار سوسیالیستی پشتیبانی نمایند. همچنان که یکی از شرکت کنندگان در کنفرانسی که در مسکو به بررسی نوع کهنه تر این مقوله اختصاص داشت، چنین استدلال نمود: نظریه ی بازار تحت سوسیالیسم همچون “کباب یخ” می ماند. (۶)

بنابراین دو خط فکری روشن در تاریخ سوسیالیسم وجود داشته است. یکی مارکسیسم بازار را نفی می نماید در حالیکه دیگری با آن مصالحه می نماید. در عین حال برخی “مارکسیست ها” نیز در برخی موارد بازار را پذیرفته اند. اینها در تلاش بنیاد نهادن مکتب جدیدی بودند که بسیاری آنرا غیرمارکسیستی و حتی کاملاً ضد مارکسیستی و غیرانسانی تلقی نمودند، همچنان که استالینیسیم بود.

تعاریف بازار و سوسیالیسم

ما با تعریف بازار و سوسیالیسم آغاز می نمائیم و آنگاه به تفاوت‌های میان سوسیالیسم بازار و مارکسیسم خواهیم پرداخت. آشتی ناپذیری مارکسیسم با بازار بر دیدگاهی استوار است که سرمایه داری، و لاجرم به همراه آن ارزش و بازار، نیز رو به انحطاط است. علاوه بر آن، ظهور بوروکراسی، در زمان حاضر نه ناشی از نیروهای سوسیالیسم بلکه ناشی از خود بازار است. کوتاه سخن این که، از نظر من بوروکراسی زمانی رشد می یابد که شیوه ی گذشته دارد می میرد و شیوه ی نوین هنوز قادر به برقرار کردن خود نیست. طبیعت دقیق بوروکراسی وابسته به ویژگی انتقال است. در انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، بوروکراسی بوسیله ی مقوله ای شبیه بازار به دولت تحمیل می شود که در غیراین صورت مبتنی بر نیاز خواهد بود. بازار از جانب اقتصاددانان معمولی که پشتیبان آن هستند، همچون محیط اقتصادی رقابتی ی تعریف شده است که در آن خریدار و فروشنده وجود دارد. یک اقتصاددان مارکسیست نمی تواند آنرا به این شکل تعریف نماید.

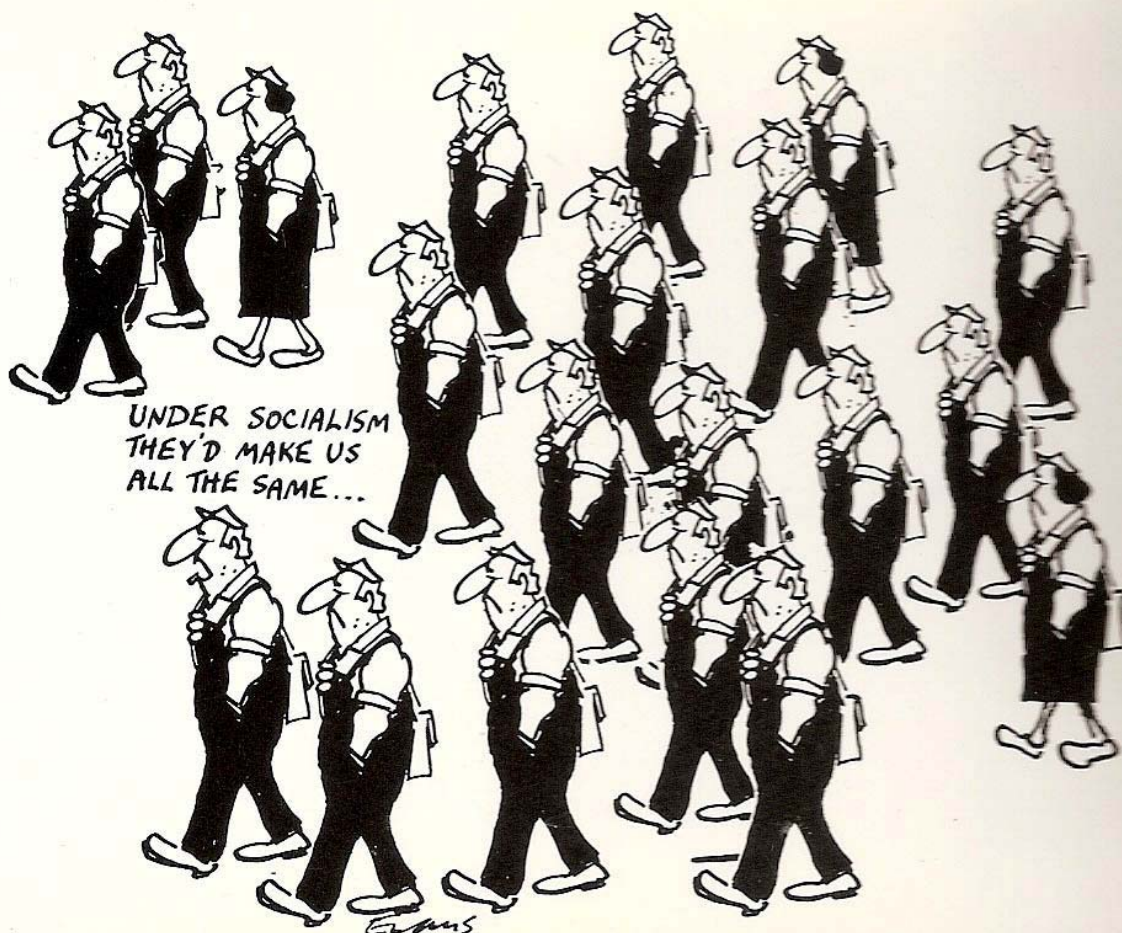
وی باید آنرا فضای عملکرد قانون ارزش تعریف نماید و یا نقطه ای که ارزش ها در آن تعیین می شود. بنابراین بلافاصله در همین جا یک تناقض وجود دارد. برای یک مارکسیست، بطور مثال، مبادله بخودی خود بازار نیست مگر این که ارزش در میان باشد، (یعنی تولید و مبادله ارزش ها. م). بنابراین دادن کوپن هایی به مردم که تنها قادر به مبادله ی آن به کالای مشخصی است، نشانه ی بازار نیست. برای وجود بازار می باید پول، و مبادله ی ارزش با ارزش وجود داشته باشد. یک سیستم مبادله ی پایاپای، که کارخانه ها تولیدات خود را برای خوراک، با مزارع تعاونی مبادله نمایند نیز یک سیستم غیربازار است. برای یک اقتصاددان سرمایه داری، بهر حال مسئله ی عمده وجود خریدار و فروشنده بدون اعتناء به ماهیت مبادله است.

درباره ی ماهیت سوسیالیسم نیز یک چنین عدم توافقی وجود دارد. برای یک اقتصاددان معمولی، سوسیالیسم معمولاً به معنی ملی کردن است. در این مورد اقتصاددانان نئوکلاسیک و استالینیسیت ها هم عقیده اند. برای یک مارکسیست ضداستالینیسیت، سوسیالیسم براساس میزان برنامه ریزی جامعه برآورد می شود. برنامه ریزی در اینجا به معنی تنظیم آگاهانه ی جامعه بوسیله ی همکاری خود تولیدکنندگان است. به بیان دیگر، کنترل مازاد تولید از طریق یک پروسه ی مستحکم دموکراتیک در دستان اکثریت جمعیت باقی می ماند. برای استالینیسیت ها و اقتصاددانان معمولی، برنامه ریزی بهرحال به سادگی شکلی از پیش هماهنگی اهداف تولیدکنندگان است. از نظر آنان این یک عمل فنی است و نه شکلی از مناسبات اجتماعی.

تفاوت حیاتی بین یک جامعه ی ماقبل سوسیالیست و یک جامعه ی سوسیالیست در جایگاه کار نهفته است. برای مارکسیست ها، کار در سوسیالیسم بجای عملی تحمیلی به خواست اولیه ی انسان تبدیل می شود. فروش نیروی کار منسوخ شده و کار ضرورتاً به عملی خلاق تبدیل می شود. تقسیم کار به دو شکل حل می شود، هرکس در بیش از یک شغل کار می کند و هر کس در اداره ی مؤسسه ها و همچنین کل جامعه مشارکت می نماید. هیچ کسی دیگری را کنترل نمی کند.

این روشن است که سوسیالیسم بازار دارای معانی بسیارمتفاوتی برای مارکسیست ها و غیرمارکسیست ها است. برای غیرمارکسیست ها سوسیالیسم بازار به معنی اقتصادی است که وسیعاً ملی شده است و بازاری مابین مؤسسه ها است که براساس سود و زیان عمل می نماید. برای یک مارکسیست اما، سوسیالیسم به مفهوم الغاء فروش نیروی کار و بنابراین کارگر است که هم اقتصاد و هم مؤسسه ها را کنترل می نماید. این بدان معنی است که بازار، کار را کنترل نمی کند و نمی





است که بازار نمی تواند از مناسبات اجتماعی خود، یعنی کار و سرمایه جدا شود. سیستم های مبتنی بر تولید محلی یا خانگی و خراج سلطنتی نمی توانند بازاری مناسب برای تولید انبوه داشته باشند. جامعه ی مابعد سرمایه داری چنان بخشی از نیروی کار مترقی را دارد که می تواند مناسبات بازار را از بین ببرد. بنابراین اشکال پیشاسرمایه داری بازار به هیچ وجه نمونه ای قابل ارایه نیستند.

نمونه های متأخر که در روسیه ی پساستالینیست ظهور یافت نشانگر آن چیزی است که پیش خواهد آمد، هنگامی که یک بازار اساساً اتویپایی، به جامعه ای بدون توجه به مناسبات اجتماعی آن حقه نه شود. عملکرد بازار در بخشهای دیگر اقتصاد ضرورتاً به اشکال مالی و بوروکراتیک و جنایی خواهد بود. بازار تنها هنگامی می تواند عمل نماید که نیروهای تولیدی تا حد معینی تکامل یافته باشند و نه بیش از آن.

تفاوتهای بین مارکسیسم و سوسیالیسم بازار

تواند یک بازار سرمایه وجود داشته باشد. ارزش و پول وجود خارجی ندارد. ومختصر این که برای یک مارکسیست، سوسیالیسم بازار یک توصیف بی معنی است.

برخی استدلال می نمایند که بازار قبل از سرمایه داری موجود بوده است، بنابراین بعد از سرمایه داری نیز ادامه ی حیات خواهد داد. در این برداشت، بازار را می توان از اقتصاد مبتنی بر انباشت و سود جدا نمود. از نقطه نظر مارکسیسم، بازار البته قبل از سرمایه داری وجود داشت اما تنها در اشکال نابالغ. این اشکال تنها تحت سرمایه داری بالغ شدند. قبل از سرمایه داری، بازار بشدت محدود بود. سیستم اجتماعی آن زمان، بازار را همچون امکان ثانوی اقتصاد بکار می برد. برای سوسیالیست های طرفدار بازار، بازار امکان ثانوی اقتصاد نیست بلکه شیوه ی اصلی عملکرد آن است. پیش از ظهور سرمایه داری، انواع متفاوتی از بازارهای عمده و خرده فروشی موجود بود، اما نه نوع تولید انبوه کالایی. خرید و فروش یک امر دوره ای بود. در نتیجه، روشن است که در حالیکه مبادله ی ارزش برقرار بود، اما مبادله براساس ارزش و به شکلی عظیم وجود نداشت. این تنها بیانگر این حقیقت

مولفه های سوسیالیسم بازار تلقی شده اند، اجرا شود سرمایه دارها تمایل اندکی به سرمایه گذاری و کارگران تمایل اندکی برای کار خواهند داشت. همان طور که مارکس تاکید می کند سرمایه داری یک سیستم مبتنی بر جبر اقتصادی است. در سوسیالیسم بازار، این جبر برای ایجاد جذابیت کارکرد سیستم، ناکافی است. در عین حال مناسبات اولیه اجتماعی بدون تغییر باقی مانده است. کارگر کماکان تحت کنترل سرمایه دار رسمی است و می باید با سرعت ماشین کار کند.

از این مهم تر، یک جامعه ی سوسیالیستی اقتصاد باید بر اصول ارضاء نیازهای مستقیم انسان استوار باشد. کلمه ی "نیاز" باید بطور وسیع دربرگیرنده ی همه ی جوانب علایق انسان از فرصت فراغت تا خلاقیت باشد؛ و این البته به سادگی به عنوان رضایت مصرف کننده محدود نمی شود. مبادله ی ارزش، قیمت و همچنین پول بخودی خود در یک جامعه ی سرمایه داری و هر نوع بازاری، هدف هستند. هیچ ارتباط ضروری بین تراکم سرمایه و جمع کردن ثروت با سعادت بشر وجود ندارد. در شرایط گذشته پول و انباشت ثروت انگیزه ی رشد عظیم صنعت و فنآوری شده است. این به معنی افزایش قدرت و منفعت مادی برای کسانی که ابزار تولید را کنترل می نمودند، بود. هر نوع دست آوردی برای کسانی که ثروتی نداشتند، تنها از طریق مبارزات بی شمار بدست می آمد. بنابراین تبدیل ثروت اندوزی به هدف، انحراف ارزش های انسان در حد نابودی انسانیت و جامعه است. این استدلال را می توان با جزئیات بسیار مفصل تر توضیح داد.

ثروت اندوزی مستقیماً با دموکراسی در تناقض است از آنجایی که نیازمند سرمایه دار و یا مدیری است که دستورات را صادر نماید. رقابت، آنهایی را که خود در اطاعت از هدف ثروت اندوزی به رقابت می پردازند مجبور به ضدیدت با شرایط کار انسانی تر و محصول با کیفیت بهتر، می نماید. این استدلال که، رقابت به شکلی به رضایت مصرف کننده منجر می شود، مشکوک است. ثروت اندوزی، تنها بدین معنی است که قیمت ها بر اساس بازار در حداکثر ممکن خواهند بود. رقابت سالم مورد نظر اقتصاددان معمولی، نه هرگز وجود داشته است و نه می تواند وجود داشته باشد. نتیجه تنها می تواند این باشد که تولیدکننده، بازار خاص خودش را شکل خواهد داد. او تنها کالاهایی را به بازار عرضه خواهد کرد که سودآورند و آنگاه بطور تدریجی آنها را طوری متمایز خواهد کرد که ثروتمند کالای با کیفیت را دریافت خواهد کرد و کارگر عادی کالاهای بنجل را.

عدم توافق ها حول دو نقطه ی اساسی است. نخست، برای یک مارکسیست، سوسیالیسم باید در تلاش از بین بردن کار مجرد و همچنین تقلیل فردکارگر به ضمیمه ی ماشین و یا روند تولید باشد. برای یک مارکسیست، کارگر باید ارباب تولید باشد. در این شرایط کارگر به جهت احساس مسئولیت برای سیستم، مؤسسه و واحد مجزا کار می کند و به این جهت که کار وی به شکلی روزافزون منحصر بفرد و خلاقه می شود. زمان کار وی وسیله ای می شود که وی از طریق آن انسانیت خود را ارضاء می نماید. چنین رژیمی از نظر درآمد و مدیریت برابری طلب و از نظر مناسبات اجتماعی انسان دوست است.

کارگر تحت یک رژیم بازار، تابع انباشت و نرخ سود است. او مجبور است علیه همکاران خود به مسابقه برای داشتن شغل، برای سطح بالاتر زندگی و برای ارتقاء مقام شغلی بپردازد. برای طرفداران بازار، کارگر در حلقه ی نخست مصرف کننده ای است که سطح زندگی بالاتری را از طریق بازپردست می آورد. رقابت و تعقیب سود، نشانه ی لیاقت است. مدیر و یا صاحب مؤسسه به جهت قدردانی از مسئولیت هایش درآمد بیشتری بدست می آورد. سوسیالیسم بازار به جهت تقلیل کارگر به سطح ماشین رقابت، ضد برابری طلبی و ضد انسانی است. طرفدار سوسیالیسم بازار مدعی خواهد شد که آنچه تصویر شد، کاریکاتور نقطه نظرات وی است. او خواهد گفت، سوسیالیسم بازار، اشتغال کامل و امکانات برابر، از طریق تحصیلات و بهداشت رایگان را برای همگان تضمین خواهد کرد. بالا رفتن مهارت ها که مورد نیاز تولید است، همچنین به کارگران بیشتری امکان بدست آوردن مشاغل پردرآمدتری را خواهد داد جابجایی در مشاغل بر اساس شایسته گی ها خواهد بود. چنین جامعه ای کارآمد بوده و ارضاء شغلی را فراهم خواهد نمود. سوسیالیست بازار اصرار دارد که راه حل وی تنها طریق کارآمد و ممکن در شرایط مدرن است و هر چیز دیگری به عنوان خیالبافی رد می شود. او هشدار می دهد که مارکسیسم به جهت خیالی بودن، راه به استالینیسیم و یا بدتر از آن خواهد برد. به ما گفته شده است که بوروکراسی، نخبه گرایی، عدم کارایی و تضادهای دائمی، سرنوشت هر جامعه ای است که بازار را الغاء نماید.

مارکسیسم پاسخ می دهد که، سوسیالیسم بازار نمی تواند وجود داشته باشد بدین جهت که تقلیل دستمزدها به حداقل، جذابیت سیستم بازار را محدود می نماید. اگر سطح بالای بیمه ی بیکاری، تقلیل نفقات ارتش ذخیره کار، مالیات بر سود، و مالیات بر ثروت که



اهداف در جامعه ای همچون جامعه ی فعلی که بی برنامه است، به شیوه ای هرج و مرج گونه حاصل می شوند. ثروت اندوزی و بنابراین تراکم سرمایه تنها در شرایطی بسیار خاص به ترقی جامعه، که برضد گروه حاکمان است، می انجامد. آن دست نامرئی آدم اسمیت، که رشد ثروت را برای کل جامعه به ارمغان می آورد، برای همه آشنا است. آیا آدم اسمیت همین دست نامرئی را تحت شرایطی که ثروت اندوزی منتهی به بخش های تولید تسلیحاتی بشمار، بیکاری عمدی انبوه، و نابودسازی مازاد مواد غذایی در حالیکه میلیون ها انسان گرسنه در جهان وجود دارد نیز می بیند؟ پاسخ سوسیالیست های طرفدار بازار و یا اقتصاددانان طرفدار رفاه این است که بازار باید با وظایف اجتماعی هماهنگ باشد. آنگاه، چنین فرض می شود، که اهداف جامعه حاصل خواهد شد.

سؤال این است که آیا انطباق ارزش مبادله و ارزش مصرف زمان آدم اسمیت تحت شرایط مدرن قابل تکرار است؟ این البته بحث کهنه ای است که می گوید ثروت اندوزی و طمع فردی خود به خود به نفع همه است. روشن است که اگر این گفته حتی بخواهد حقیقت داشته باشد، باید شرایط ویژه ای موجود باشد. تراکم سرمایه معادل با طمع نیست، بلکه خود یک پدیده ی ویژه است. چرا بشریت آگاه باید خود را تابع تراکم سرمایه که در تقابل رشد علمی و یاهرچیز بدرد بخور مشخصی است نماید؟ یک ساختمان اداری عظیم و یا یک هواپیمای کنکور، ضرورتاً هیچ چیزی به ثروت واقعی نوع بشر نمی افزاید. در حقیقت تاثیر آنها روی ثروت واقعی ما ممکن است به جهت آسیب رساندن به محیط زیست، حتی منفی هم باشد. حرفی در این که استالینیسیم بدتر بود، نیست. ممکن است چنین باشد اما استالینیسیم نه سوسیالیسم بود و نه سرمایه داری. در مقطع خاصی از تاریخ انسان، تراکم سرمایه گرچه به بهای زندگی میلیون ها نفر، به صنعتی شدن جهان خدمت نمود، اما چیزی را حاصل نمود که در آن مقطع به هیچ شکل دیگری ممکن نبود. نتیجه ای که باید گرفت این است ارتقاء ثروت همگانی از طریق مبادله ی ارزش، استثناء است. تحت شرایطی دیگر، ممکن است ثروت واقعی ما تحت همان عملکرد مشابه، تنزل نماید.

می توان پیش تر رفت و استدلال نمود که ارزش مبادله و ارزش مصرفی و یا مال اندوزی با نیازهای انسان، مستقیماً در تقابل هستند. و این به چند دلیل حقیقت دارد.

۱- منابع اجباراً، نابرابر و برخلاف نیازهای اکثریت جامعه توزیع می شوند. ممکن است تولید مجسمه های مصنوعی سودآورتر باشد تا

تولید مواد خوراکی بیشتر و در نتیجه ایجاد کمبایی ساختگی مواد غذایی، و این اگر که درآمد ها قطبی شوند، همواره متداول خواهد بود. بنابراین ثروتمند قادر به پرداخت مبالغ هنگفتی برای خرید مجسمه های مصنوعی خواهد بود در حالیکه فقیر قادر به خرید مواد غذایی نخواهد بود.

۲- ثروت اندوزی به خودی خود منابع را تلف می نماید. ساختمان های اشرافی که دلال های مالی در آن سکنی کرده اند خود ماهیتاً نشانگر منابع عظیمی است که بلعیده می شود. تورم ارزش مبادله به تولید ارزش مصرفی منجر می شود که بشریت را ارضاء نمی نماید.

۳- توسعه ی سرمایه همچون هدف، در عصر نوین تنها از طریق تکامل تولید کالاهایی قابل حصول است که کاملاً بی مصرف اند، گرچه دارای ارزش مصرف مجرد هستند، و یا اگر از نقطه نظر نفع همگانی نگریسته شود، در واقع زیان آورند. اسلحه از این نوع کالاها است. مواد مخدر نوع دیگر آن است. ارزش مصرفی در سیستم سرمایه داری توسط خود سرمایه تعریف و توجیه می شود، در حالیکه نیازهای انسان برجای می ماند. در نتیجه، تناقض روبه رشدی بین ارزش مصرفی و نیازهای واقعی بشر وجود دارد. این تناقض خود را در تولید نوع "شوروی" در جایی که کیفیت نازل کالا گویای این تناقض بود، باز یافت.

۴- رقابت ممکن است از انحصار و بوروکراسی بهتر باشد اما این هنوز تلف کردن منابع با چند باره سازی کالاهای مشابه است. این استدلال عجیبی است که بگوییم یک سرمایه دار تنها هنگامی لیاقت تولید ارزش مصرفی باکیفیت خوب را خواهد داشت که بخواهد پول بیشتری از سرمایه دار دیگر بدست آورد. به نظر می رسد که تکیه بر برنامه ریزی ارزش مصرفی با شیوه ی عقلانی، به علت نبود چند باره سازی کالاهای مشابه، بسیار ارزانتر و با کیفیت تر خواهد بود.

در جایی که بازار غالب است، یک منطقه، کارخانه، کشور، و غیره می تواند با دلایل مبتذل پول هنگفتی بدست آورد. برای مثال، به علت این که به بازار نزدیک است ویا دارای منابع قابل ملاحظه ای از مواد خام است. این موضوع قابل قبول خواهد بود تا هنگامی که نوبت پاداش برسد. سرمایه دارهای منطقه ی غنی، پاداشی بالا و سرمایه دارهای مناطق فقیر پاداش اندکی دریافت خواهند نمود. در حالیکه در هر دو مورد همان کالا تولید شده و شدت و ساعات کار کارگر به یک اندازه بوده است. و نتیجه این خواهد بود که کار و پول به سمت منطقه ی دیگر سرازیر خواهد شد. حتی اگر منطقه ی (برای مثال)



فقیر از نقطه نظر زیست محیطی و غیره برای تولید این نوع کالا مناسب تر باشد.

ممکن است بنظر برسد که بین دیدگاه های تئوریک متفاوت ما نمی تواند بحثی صورت پذیرد چرا که زمینه ی مشترکی موجود نیست. البته، هنگامی که مسئله در مورد ماهیت یک جامعه ی سوسیالیستی واقعی که هدف نهایی هر سوسیالیستی است، باشد، مسلماً زمینه ی مشترک نظری وجود ندارد. تحت اوضاع جدید برای یک مارکسیست، بازار خارج از مناسبات سرمایه داری نمی تواند موجود باشد، مگر در شرایطی ویژه و برای زمانی محدود، مانند چین امروز. بازار یک مکانیسم ویا تکنیک نیست بلکه یک مناسبات مشخص اجتماعی است بین کار و سرمایه. بنابراین راه حل سوسیالیسم بازار حتی در برنامه احتمالی هم وجود ندارد. تنها دو سیستم امکان وجود دارد سرمایه داری و سوسیالیسم. البته ممکن است سیستم های ناپایدار بسیاری در دوران انتقالی از سرمایه داری به سوسیالیسم وجود داشته باشند. اگر سوسیالیسم بازار امکان پذیر بود، آشکال کنترل کارگر توسط آن، جامعه ای را ایجاد می نمود که بسیار متضاد با سوسیالیسم است.

در پایان، یک سوسیالیست ثابت قدم باید ضرورت گرا باشد. به بیان دیگر، او باید استدلال نماید که سوسیالیسم دارای ویژگی های ضروری مربوط به خود است که برنامه ریزی بنیادی ترین آن می باشد. بازار مخالف آن است از این جهت که به کارگران اجازه ی تنظیم آگاهانه ی اقتصاد را نمی دهد. و متکی به عملکردهای خلق الساعه و هرج و مرج گونه ای است که در آن کسانی که سرمایه را کنترل می نمایند، بیشترین نقش را دارا هستند. در اینجا بحث واقعی در مورد ماهیت خود سرمایه داری مطرح می شود.

سرمایه داری چیست؟

اگر کسی سرمایه داری را همچون تجمع اتفاقی خواص تلقی کند، آنگاه این یک موضوع عمل گرایانه خواهد بود که آیا می توان برخی از خواص بازار را از سرمایه داری گرفت و به سوسیالیسم پیوند زد. هواخواه بازار دیگری ممکن است سرمایه داری را همچون ترکیبی از خواص بنیادی تلقی نماید که هیچ راهی برای تغییر آنها وجود ندارد. در چنین حالتی راه حل عقلانی برای اصلاح کردن سرمایه داری تلاش در جهت محدود نمودن وجوه بد آن است. از طرف دیگر اما اگر سرمایه داری همچون سیستمی متضاد که رشد یافته، بالغ شده و آغاز

به نابودی کرده است تلقی شود، آنگاه مسئله شکل متفاوتی می یابد. یعنی مسئله ی الغاء قانون ارزش و خود بازار مطرح می شود. از این نقطه نظر بازار در حال زوال است و بدون آینده. سوسیالیسم نمی تواند با یک جریان مشرف به موت ترکیب شود. بلکه باید مرگ کامل آن را اعلام نمائیم. (۷)

دوره ی انتقالی (گذار)

در هر حال یک نقطه ی تلاقی برای طرفین این مباحثه وجود دارد. دوره ی تاریخی بین سرمایه داری و سوسیالیسم هنوز گستره ی نامکشوفی است. دوره ی انتقالی به سوسیالیسم ضرورت اجتناب ناپذیر وجود آمیزه هایی از گذشته و آینده است. این دوره آیا سوسیالیسم بازار نخواهد بود؟ در دوره ی انتقال به سوسیالیسم، بازار از گذشته به بقای خود ادامه خواهد داد، گرچه بسیاری از مارکسیست های کلاسیک معتقدند که به تدریج ناپدید خواهد شد. اختلاف بین طرفداران سوسیالیسم بازار و سوسیالیست هایی که مخالف آن هستند، از اینجا به بعد است. مباحثات بین بوخارین و پرئوبراژینسکی و یا استالین و تروتسکی در دهه ی ۱۹۲۰، برای اولین بار بیانگر اختلافهای نظری این دیدگاه ها است. (۸) در کنفرانس آکادمی کمونیستی در ۱۹۲۵، که پرئوبراژینسکی، بوخارین، بوگدانف، اسپانف سکورویتس و پوکرووسکی در آن شرکت داشتند، اکثریت توافق نمودند که تحت سیستم سوسیالیسم، بازار نمی تواند وجود داشته باشد. (۹) در آن جا کم و بیش به وضوح دیدگاه های متفاوتی در مورد نقش بازار وجود داشت. بوخارین آنرا ضرورتاً آشتی ناپذیر با برنامه ریزی و یا تکامل به سمت سوسیالیسم تلقی نمی کرد. تروتسکی از جانب دیگر، که در کنفرانس حضور نداشت، آن را عرصه ی "تبرد بین ما و سرمایه" می دید. (۱۰) نظر تروتسکی نقطه نظر پرئوبراژینسکی نیز بود. (۱۱) این مبحث نه بحث عده ای خارج از گود، بلکه بحث نیروهایی بود که درگیر مسائل یک دوران انتقالی واقعی بودند.

برای شروع، تروتسکی منکر این نبود که بازار یک امکان است. وی به صراحت موافق بود که بازار ممکن است موفق باشد اما استدلال می نمود که با سوسیالیسم آشتی ناپذیر است. رشد سرمایه روستایی منجر به سرمایه داری در روستا خواهد شد. سرمایه روستایی در شرایط کشاورزی روستایی ایزوله شده، نیازمند به سرمایه تجاری خواهد شد، و سرمایه تجاری با سرمایه جهانی به معامله خواهد پرداخت و تحت



شرایط ضعف نسبی، سرمایه‌ی جهانی به طور اجتناب‌ناپذیر غالب خواهد شد. (۱۲) می‌توان همین استدلال را در مورد مناطق شهری نیز صادق دانست.

بازار بطور اجتناب‌ناپذیری سرمایه‌بوجود می‌آورد و سرمایه‌ماهیتاً مناسباتی بین‌المللی است. از آنجایی که سرمایه‌هم‌اکنون حاکم بر بازار است بر هر کشور فرضی سوسیالیستی نیز حاکم خواهد شد. حتی از این هم بیشتر، اگر تمام جهان هم سوسیالیست باشد، یک محدوده‌ی بازار تلاش خواهد کرد تا بازارهای دیگری خلق کند. بازار باید تولیدکننده و مشتری بیابد که که به‌ازاء پول به‌تهیه و یا خرید کالا تحت شرایط رقابت بپردازد. یک نهاد مبتنی بر بازار ممکن است ورشکسته شده و یا موقعیت خود را در بازار از دست بدهد، در حالیکه نهاد دولتی باقی می‌ماند، چرا که توسط دولت حمایت مالی می‌شود. به این علت حکومت‌های سوسیال‌دموکرات بخشهای دولتی خود را محدود می‌نمایند تا بخش‌های خصوصی توان رقابت داشته باشند. هر کدام از این بخش‌ها امتیازها و ضعف‌های خود را دارند و هر دو بین‌المللی‌اند. بنابراین هر کدام از آنها باید جهت ایجاد شبکه‌ی ویژه‌ی خود تلاش نمایند. در اینجا شرایط حتی پیچیده‌تر است: هر کدام باید در جهت بیرون‌راندن دیگری تلاش نمایند.

هنگامی که هر دو بخش (دولتی و خصوصی) با هم همکاری نمایند، نتیجه‌ی عملکرد هر دو بدتر خواهد بود. بخش دولتی با بستن قرارداد براساس رشوه به فساد خواهد گرایید در حالیکه بخش خصوصی براساس درآمد تضمین شده و در نتیجه بدون رقابت عمل خواهد نمود. رشوه‌کاری بین بخش دولتی و خصوصی مسئله‌ای نیست که در دهه‌ی ۱۹۲۰ ظهور کرده باشد. آنها تجربه‌ی کافی در پیش‌نگری نتایج دراز مدت همزیستی این دو بخش را نداشتند. از آن زمان، رسوائی‌های رشوه‌خواری بخش دولتی ذاتی شده است. در جائیکه پاداش در بخش دولتی محدود و در بخش خصوصی تقریباً نامحدود باشد، کارکنان بخش دولتی بطور اجتناب‌ناپذیری آماده‌ی دریافت “شیرینی” از پیمانکاران خصوصی‌شان خواهند بود. در ایالات متحده، قیمت‌های بالای نامعقولی که به بخش خصوصی تولیدات نظامی، برای اقلامی مانند پیچ پرداخته می‌شود، تبدیل به جوک ملی شده است. از ایتالیا گرفته تا ژاپن، دولتمردان متهم به دریافت رشوه از پیمانکاران خصوصی جهت واگذاری قراردادهای دولتی شده‌اند. این حقیقت که بخش عمده‌ی این پولها به مصرف احزاب این دولتمردان می‌رسد، گویای فساد سیاسی همگانی است. یک نمونه‌ی معمول و استاندارد، بخش ساختمانی است که کارمندان دولت محلی بطور اجتناب

بوروکراسی در زمان و مکانی ظهور می‌نماید که مدیران مازاد تولید، جای آنهایی که می‌باید کنترل‌کننده آن باشند را می‌گیرند. و این درمقاطع خاصی از تاریخ رخ می‌دهد. در دوران انتقالی از یک شیوه‌ی تولیدی به شیوه‌ای دیگر.

ناپذیری خود را اسیر شبکه‌ی فاسد رشوه‌خواری در تقابل و ترجیح پیمانکاران می‌نمایند. نکته‌ی تئوریک این است که همه‌ی این‌ها در جایی که بوروکراتها تصمیم‌گیرنده‌ی مسایلی باشند که منافع سرشاری برای دیگران ایجاد می‌کند، فساد اداری اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

سوسیالیسم بازار ممکن است شیوه‌ای همچون تصمیم‌گیری جمعی و پلیس ملی جهت کنترل این نوع فساد ایجاد نماید. تاریخ هفتاد سال گذشته اما نشان‌دهنده‌ی نارسائی‌های این شیوه‌ها هستند. چرا که آنان خود موضوع رشوه‌خواری قرار می‌گیرند. زیرا که این قبیل کمیته‌ها معمولاً تحت نفوذ رئیس کمیته و یا دستکم تعدادی از اعضاء کمیته هستند. همچنین، چاره‌ای برای جلوگیری از دادن پاداش و انتصاب کارمندان بازنشسته‌ی دولت در مقام سطح بالای شرکت خصوصی وجود ندارد. شرکتهای خصوصی از رفتار دوستانه‌ی کارمند کمیته‌ی فوق‌الذکر تا زمان بازنشستگی رسمی اش برخوردار شده و به شکل پاداش پوشیده‌ی آتی، پس از پیوستن وی به هیئت مدیره، این قبیل شرکت‌های خصوصی از اطلاعات داخلی و ارتباطات آن کارمند بازنشسته دولتی در جهت ادامه‌ی دریافت معامله‌ی دوستانه سود می‌برند.

بازار منجر به بوروکراسی می‌شود



بیشتری وجود دارد، این اما یک پدیده ی موقتی است. منطق شرایط حاضر در اقتصاد جهان ما را به جای رقابت بیشتر، به سمت انحصار جهانی سوق می دهد. تعداد معدودی شرکت هواپیمایی و تعداد معدودی شرکت اتومبیل سازی، بطور مثال، برصنعت خود غالب خواهند شد. در تحت چنین شرایطی این نظریه که رقابت، بوروکراسی و فساد مالی را حذف خواهد نمود، متعلق به این جهان نیست.

این استدلال هواخواهان بازار، که بوروکراسی تحت سوسیالیسم و یا در دوران انتقالی اجتناب ناپذیر است، به نظر می رسد به همان اندازه که به سوسیالیسم منتسب می شود به سوسیالیسم بازار نیز منتسب است. این انتقاد، اگر که درست باشد، از این نظر که ضربه ی مرگباری به خود نظریه ی سوسیالیسم وارد می نماید، بسیار مهم است. تفویض قدرت به سطح واحد محلی و نهایتاً به فرد، تنها ابزار کنترل بوروکراسی است و اگر این غیرعملی است پس سوسیالیسم هم غیرعملی می باشد.

مشهورترین استدلال درمورد مبارزه با بوروکراسی در دوران انتقالی، متکی به نظریه ی شوراها است. در امپراتوری روسیه، بین فوریه و اکتبر ۱۹۱۷، قبل از اینکه بلشویک ها قدرت را بدست گیرند، شورای نمایندگان کارگران و دهقانان به یک منبع قدرت جایگزین تبدیل شد. از آن زمان به بعد هر انقلاب مردمی چنین شوراهای کارگران را ایجاد نموده است. اگر سوسیالیسم جامعه ای است بدون کار مجرد، که کارگر مجبور به کارکردن برای دیگران تحت دستورالعمل عام نیست، پس کارگر باید رئیس خودش باشد. این تنها در صورتی امکان پذیر است که کارگر راه هایی برای کنترل مدیریت موسسه ای که در آن کار می کند و همچنین زندگی سیاسی جامعه اش، در اختیار داشته باشد. انتخابات پنج سال یکبار اعضای مرکزیت، کافی نیست. این ضروری است که انتخابات کوتاه مدت تری، هم برای ساختار دموکراتیک مرکزی و هم برای هر مقامی که رهبری دیگران را بعهدده دارد، انجام شود. تنها در آن صورت است که بوروکراسی از بین می رود. کل مسئله ی بوروکراسی نیاز به پژوهش و کندو کاو بیشتری دارد.

بوروکراسی، نخبه گرایی، و دموکراسی

بوروکراسی چیست؟ سوسیالیست بازار پاسخ خواهد داد که، یک پدیده ی کهنسال است که در امپراتوری رم و حتی از آن پیش تر، در مصر باستان وجود داشته است. پدیده ای که عمرش به قدمت حکومت ها

رشد بوروکراسی بدین معنی است که این نوع از رشوه خواری در بخش خصوصی نیز رایج است. رئیس هیئت مدیره معمولاً در مورد قراردادهای چند میلیونی اگر که نه چند میلیاردی، تصمیم گیرنده است. دادن هدیه و امتیازاتی چند برای موفقیت شرکت کننده در مناقصه امری مشکل نیست. ضرورتاً این نباید رشوه ی مستقیم باشد. می شود برای مدیر دولتی ناراضی در شرکت خود و یا شرکتی دیگر، بعد از سپری شدن زمانی مناسب شغل بهتری دست و پا کرد. رشد بوروکراسی همان وضعیتی را در بخش خصوصی ایجاد می نماید که در بخش دولتی.

سوسیالیسم بازار تنها می تواند این پاسخ را بدهد که بوروکراسی باید بوسیله رقابت و رشوه از طریق پلیس حذف شود. این استدلال شبیه عمل کانیوت شاه است که به امواج دریا فرمان بازگشت می داد. تاریخ قرن بیستم، تاریخ رشد مداوم بوروکراسی با مشخصه ی رسوایی های مالی در بخش دولتی است. هر جایی که بخش خصوصی و بوروکراسی در جوار هم وجود دارند، اولی دومی را از طریق قدرت مالی و یا با صراحت بیشتر، از طریق سرمایه، تابع خود می نماید. حتی هنگامی که کارخانه ها تعطیل می شوند، شرکت مالک به سادگی رشد بیشتری می نماید. فورد، جنرال موتورز، دو پونت، آی-سی-آی، گلاکسو، و آی-بی-ام، همه نمونه های شرکت های غول آسایی هستند، گرچه تاسیسات هر کدام ممکن است کوچکتر و کوچکتر شوند. رقابت، هم مزایای تولید در سطح وسیع و هم سازمان برنامه ریزی آنان را نابود می نماید. هزینه ی تحقیق، ماهیت تولید درازمدت، تاثیر سرمایه گذاری درازمدت، و دوران طولانی بازدهی، موسسه های کوچک رقیب را غیراقتصادی و تلف کننده، می نماید.

• طرح موسسه های متعدد کوچک که در بازار به رقابت بپردازند، که هیچکدام آنها نیز نفوذ قابل ملاحظه ای بر آن نداشته باشند، طرحی خیالی است. بجز نمونه ی شناخته شده ی کشاورزی روستایی، چنین بازاری احتمالاً هرگز وجود خارجی نداشته است. از زمان ظهور کمپانی های غول آسا و پایدار، مانند جنرال موتورز در آمریکا، دالمیر بنز در آلمان، میتسوبیشی در ژاپن و بانکهای عظیم و بسیار قدرتمندی مانند دویچه بانک در آلمان و سیتی بانک در ایالات متحده، رقابت تنها به چند کمپانی در هر صنعت محدود شده است. این واقعیت که آی-بی-ام و جنرال موتورز اکنون در حال نزول هستند، تنها گویای این است که در آینده ی نزدیک رهبران جدید بازار ظاهر خواهند شد. این واقعیت دارد که رقابت بین المللی



رسیدن به هدف نهایی که سهام داران را راضی نگه می دارد، تغییر دهند. در جریان همه ی این ها نقش سرمایه دار، بطور مدام تنزل می یابد. در مورد اتحاد شوروی، مدیران به گروه حاکم مبدل شدند چون هیچ گروه دیگری که در شرایطی باشد که بتواند قدرت را در دست گیرد، وجود نداشت. مدیران در آنجا به شکلی استثنائی مستقل از کسانی شدند که می بایست مازاد تولید را کنترل نمایند. و این مورد در تاریخ منحصر به فرد نبوده است.

شیوه ی تولید آسیایی مورد دیگری است که در آن کل شیوه ی تولید، دچار یک کنترل نامتعیین بر مازاد تولید خود بود. تا جایی که اگر تولیدکننده ی مستقیم، مالک زمین خود بود، می توانست مازاد تولید خود را کنترل نماید. مالک قانونی زمین مستبد شرقی (شاه، سلطان وغیره...) بود اما، جهت دریافت بخشی و یاحتی همه ی مازاد تولید به مالک زمین مالیات می بست. و مستبد در مقابل باید به مدیران دولتی و روحانیون که برای جریان تولید ضروری بودند، سهمی می پرداخت. دستگاه بوروکراسی که مازاد تولید را از طریق مالیات بیرون کشیده و به مصرف عمومی می رساند، از موقعیت خود جهت کسب استقلال نسبی از همه ی طبقات، استفاده می نماید. حتی مستبد شرقی، کنترل کمی بر آنها داشت، چرا که تنها با کمک آنها می توانست، مازاد تولید را تصاحب نماید.

نتیجه گیری از این بحث در مورد بوروکراسی پیچیده است. از یک سو وجود بخش هایی از آن در دوران انتقال به سوسیالیسم، اجتناب ناپذیر است و از سوی دیگر آنچه که برای کنترل بوروکراسی مورد نیاز است، بهمان اندازه پرهزینه است. تنها از طریق اعمال اشکال دموکراسی مستقیم در کل جامعه، بوروکراسی قابل اجتناب است.

دوران انتقالی برای تکمیل جنبش گذار از شیوه ای به شیوه ی دیگر تولید، یکی از ضروریات است. بنابراین، وجود یک دموکراسی کامل و مستقیم، که بنیاد اساسی سوسیالیسم است، ناممکن است. در عین حال الغاء قانون ارزش، تصمیم در مورد مازاد تولید را به اشکالی از تنظیم های آگاهانه می سپارد. که اگر این اشکال دموکراتیک نباشند بطور اجتناب ناپذیری باید بوروکراتیک باشند. تمام ماهیت دوران انتقالی، الغاء تدریجی ارزش در جهت برقراری برنامه ریزی است. در این نقطه، سوسیالیست بازار ممکن است مدعی شود که به دو علت حقانیت وی ثابت می شود. او می تواند بگوید که او بر حق است چرا که دموکراسی مستقیم تنها در موسسه های تولیدی کوچک همچون کیبوتس ها عملی است و نه در کشوری بزرگ و مناسبات پیچیده و طبعاً نه برای کل جهان. به این گفته می توان پاسخ داد که منظور من

می رسد. کسی در باستانی بودن این پدیده نمی تواند شک کند، این اما بخودی خود پاسخ سؤال نیست. چرا حکومت ها، کمپانی های بزرگ و بویژه دولت های متمرکز، بوروکراسی را رواج می دهند. بوروکراسی را می توان به اشکال متفاوتی توضیح داد. اگر صرفاً یک ساختار اجتماعی مبتنی بر سلسله مراتب که براساس قوانین جدی عمل می نماید، تعریف شود، یک سوسیالیست بازار آنرا همه جا خواهد یافت. این البته تعریف کامل این پدیده نیست. مشخصه ی کلیدی بوروکراسی، وجود یک مقام است که در واقع از کنترل شده خارج است، و دارای قدرت تصمیم گیری در حوزه ی خاص مهارت خود می باشد. بوروکراسی در زمان و مکانی ظاهر می شود که راه دیگری برای کنترل مازاد تولید وجود نداشته باشد. در عصر نوین، دولت منتخب قاعدهتاً باید ساختار بوروکراتیک خود را کنترل نماید. این ساختار اما چنان قدرتی بدست آورده است که توان دولت ها در کنترل آن محدود است. علت این است که بوروکراسی تبدیل به گسترده ی بخشی از طبقه ی حاکم به شکل صریح تری از دولت گشته است. به بیانی دیگر، بخش فرماندهی کارمندان دولت خود به سادگی حوزه ی دیگری از طبقه ی حاکم است که مانند آن از استقلال در برابر دولت منتخب برخوردار می باشد.

من معتقدم که بوروکراسی در زمان و مکانی ظهور می نماید که مدیران مازاد تولید، جای آنها را که می باید کنترل کننده آن باشند را می گیرند. و این درمقاطع خاصی از تاریخ رخ می دهد. در دوران انتقالی از یک شیوه ی تولیدی به شیوه ای دیگر، بطور مثال، شیوه ی کنترل مازاد تولید نیز تغییر می نماید. تحت این شرایط مدیریت مازاد تولید معمولاً شکل گذشته ی خود را قبل از بدست آوردن شکلی جدید، از دست می دهد. و این به کارگزاران امکان می دهد که بطور نسبی مستقل شوند. در حال حاضر ما شاهد نزول سرمایه داری و لاجرم "ارزش"، هستیم. و در نتیجه مازاد تولید دیگر بسادگی از طریق ارزش کنترل نمی شود. تنظیمات بوروکراتیک اداری لازم است تا ارزش اضافی از گسترش و تناسب لازم برخوردار باشد. مالیات بردآمد، اشکال تمرکز یافته و ملی شده ی پول، صنایع ملی شده، اشکال تنبیهی کنترل کار و نیروی کار، همه شیوه های مدیریتی ضروری برای تضمین استخراج مازاد تولید تحت چنین شرایطی هستند. در عین حال در درون موسسه ی تولیدی، حسابدارها، تحلیل گران کامپیوتری، بخشهای روابط صنعتی، و غیره همه تبدیل به بخشی از گروه مدیریتی می شوند که جهت کنترل سود، حیاتی اند. نهادهای تولیدی همچنین ممکن است اهداف خرد خود را از تولید سود به اهدافی با نامگذاری ویژه، همچون حجم فروش، در جهت



مارکسیست معتقد است که بوروکراسی از بطن خود بازار ظهور می کند. یک گروه اجتماعی از کارمندان که با کسب مقام و قدرت خود از ساختار بازار، به شکل نیرویی مستقل از طبقه ی کارگر، خود را سازمان می دهد. بوروکراسی بخشی از مناسبات گذشته است و در مناسبات نوین جایگاهی ندارد.

که در سوسیالیسم بازار موجود است، در این جا است. بازار همچون یک دستگاه جبر اقتصادی می تواند مردم را مجبور به کار و برپایی ملاحظات عقلانی اما نابرابر پولی نماید. چنین بازاری هیچ نسبیتهای با سوسیالیسم ندارد، اما ممکن است در اوان دوران انتقالی جهت بالابردن سطح عمومی تولید تا هنگامی که بازار بکلی ملغاء شود، ضروری باشد. مسئله ی حیاتی در این جا چنین مطرح است که آیا چنین دوره ای کودک را قبل از تولد خفه نخواهد کرد؟

با ورشکستگی نهایی انقلاب روسیه، این سؤال برای کنکاش مجدد مطرح است. برخی معتقدند که بلشویک ها با عدم اجرای شیوه های جدید دموکراتیک که می توانست بوروکراسی رشد یابنده را شناسایی و نابود نمایند، کودک خود را خفه کردند. لنین و تروتسکی آگاهانه در مورد شیوه های سرمایه دارانه ی رشد بازدهی تولید از جمله تیلوریسم، هشدار داده بودند. شیوه های دموکراتیک کنترل تا سال ۱۹۲۰ سختی وجود داشت و آنهایی نیز که باقی مانده بودند، در دوره ی نپ، از میان برداشته شدند. شاید گناه از لنین و تروتسکی بود که

تصمیم گیری همه جانبه نیست، بلکه مورد نظر من تنها اینست که تصمیم گیرندگان مسئول قرار داده شوند. و این به چند طریق قابل حصول است. انتخابات می تواند برای مدت کوتاه باشد. انجام انتخابات هر چهار یا پنج سال یکبار به انتخاب شونده قدرت فراوانی می دهد، اما اگر آنها تنها برای یکسال انتخاب شوند، باید به قولهای خود عمل نمایند وگرنه مجدداً انتخاب نمی شوند. پارلمان های سالانه یک خواست تاریخی است که نخستین بار یکصد و پنجاه سال پیش، مطرح شد. دوم این که می توان همه ی نمایندگان را قابل عزل از جانب انتخاب کنندگان نمود. سوم این که می توان مقام های دارای مسئولیت را دوره ای (نوبتی-م) نمود، که بنا برآن هر کس در عمل می تواند مقام مسئولیت داری را بعهدہ بگیرد. چهارم این که امکان تحصیلات عالی را برای هر کسی که قادر به استفاده از آن است فراهم کرد. این نکته آخر بویژه از اهمیت فراوانی، باتوجه به این استدلال که مردم عادی به علت نداشتن مهارت های مورد نیاز، قادر به حکومت کردن نیستند، برخوردار است.

سوسیالیست بازار الزاماً نخبه گرا است چون در اینجا استدلال خواهد نمود که برخی مهارت های بوروکراتیک، مانند مهارت های یک اقتصاددان، بسیار پیچیده تر از آنست که مردم عادی از آن سر درآورند. اما بهر حال هرکس برای درک این که در اقتصاد چه می گذرد نیاز به کسب تخصص های یک اقتصاددان را ندارد. با نابرابری های بنیادی، اقتصاددان همچنین بیشتر تمایل به محافظه کاری و جانبداری از گروه حاکم خواهد داشت در حالیکه نابرابری های کمتر، اقتصاددان هایی را به ما عرضه خواهد نمود که بیشتر برابری طلب هستند. همچنین قابل پرسش است که آیا مهارت های اقتصاددان واقعاً اینهمه پیچیده است؟

برای یک سوسیالیست بازار بعنوان یک دموکرات و سوسیالیست استدلال این نکته ی نخبه گرایانه بسیار مشکل است. اما وی هنوز می تواند به مشکلات بسیار واقعی که پیش از برقراری دموکراسی مستقیم و امکان تحصیلات عالی همگانی ادامه ی حیات خواهند داد، اشاره نماید. یک کشور با سطح پائین امکانات زندگی، مجبور به برخی ملاحظات عقلانی است. و این نیاز به نوعی قید و بند دارد.

یک کشور با سطح زندگی بالا ممکن است به اندازه کافی کالای مصرفی داشته باشد که نیاز به سهمیه بندی نداشته باشد اما دارای چنان فن آوری که ماشین را جایگزین کار تکراری نماید، نباشد. بنابراین تا زمانی که کمیابی و بیگانگی با کار، باقی است ملاحظات عقلانی و دستگاه بوروکراسی باید ادامه حیات دهد. حقیقت کوچکی



ریزی این شیوه‌ها را بتدریج بنفع کار خلاق و چرخش کار و همچنین مشارکت همگانی در مدیریت، حذف خواهد کرد. اساساً این بدان معنی است که بخش بازار در ابتدا بیشتر و در انتها کمتر کارآمد خواهد بود. رژیم بهر حال ضرورتاً در جهت حذف بیکاری خواهد کوشید و بخش همگانی همه‌ی تلاش خود را در این جهت خواهد کرد. درعین حال رژیم حداقل دستمزد را تضمین نموده و بیمه‌ی بیکاری در سطح بالایی خواهد بود، کنترل امنیت محیط کار جدی بوده و تفاوت دستمزدها از طریق سیستم مالیاتی که براساس برابری طلبی عمل خواهد نمود، به حداقل خواهد رسید و مقام زن از طریق سیستم گسترده‌ی نگهداری و تربیت کودکان، تعطیلات بارداری قبل و بعد از وضع حمل، ارتقاء ترجیحی برای تضمین برابری جنسی بیشتر، تضمین خواهد شد. نتیجه این خواهد بود که بخش بازار الزاماً دیگر توان رقابت بین‌المللی نخواهد داشت. سطح پرداخت واقعی آن بالا خواهد بود. درعین حال قادر نخواهد بود کارکنان را با جبر اقتصادی و یا بیکاری به کار وادارد. کارکنان بطور اجتناب‌ناپذیر همان امتیازها و حقوق کارکنان بخش همگانی را در جهت انتخاب مدیران و تعیین سیاست‌ها، طلب خواهند نمود.

از طرف دیگر، یک سیستم ناموفق دوران انتقالی درخواهد یافت که بازدهی کار تولیدی در بخش دولتی پائین‌تر و در بخش بازار بسیار بالاتر است. به جهت این که کارکنان در بخش دولتی انگیزه‌ای برای کارکردن ندارند اما در بخش بازار جذابیت مالی برقرار است. در این جا به روشنی ممکن است تفاوت‌های بین رفتار سوسیالیست بازار و سوسیالیست را دید. یک رژیم انتقالی زمانی موفق است که برابری طلب باشد، چرا که حمایت همگانی را دارد و این تا زمانی ست که در بالاترین سطح دموکراسی باقی بماند و در تلاش بالابردن سطح زندگی عمومی باشد، گرچه با کاستی‌هایی در برخی جوانب. این سیستم از آنجایی که بصورت دموکراتیک و براساس حق عزل انتخاب شونده است، حمایت همگانی را به‌همراه داشته و همگان در مشکلات مملکت مشارکت خواهند داشت. تنها در این زمان است که حکومت قادر به درپیش گرفتن تدابیر ضروری برای بالابردن بازدهی تولید خواهد بود. این تدابیر در اساس به معنی گسترش اشکال محدود بازاری است که با کیفیت‌های پیش‌گفته همراه باشد. اما برعکس اگر سیستم، حمایت همگانی را به همراه نداشته باشد، شرایط بدتر خواهد شد. دیدگاه سوسیالیسم بازار تنها می‌تواند به معنی گسترش بازار و در نتیجه کنترل مدیریت غیرانتخابی باشد. مدیریت سیستم را اداره نخواهد کرد مگر اینکه پاداش بیشتری از کارکنان دریافت نماید و بنابراین، این راه حل به گسترش عدم برابری و تنزل دموکراسی منجر

سوسیالیسم در یک کشور را بویژه در کشور عقب مانده‌ای چون روسیه، غیرممکن می‌دانستند. بر اساس این دیدگاه آنها روسیه را صرفاً پایگاهی جهت کمک رسانی به انقلاب واقعی تری که در آلمان قریب الوقوع می‌پنداشتند تلقی می‌کردند. با یادگیری از گذشته، ما می‌توانیم سؤال کنیم که آیا بهتر نبود اگر آنها به نوعی سوسیال دموکراسی بجای سیستمی که توسط دستگاه بوروکراسی مضمحل گشت رضایت می‌دادند.

در این نقطه، تفاوت میان یک سوسیالیست بازار و یک مارکسیست روشن است. مارکسیست معتقد است که بوروکراسی از بطن خود بازار ظهور می‌کند. یک گروه اجتماعی از کارمندان که با کسب مقام و قدرت خود از ساختار بازار، به شکل نیرویی مستقل از طبقه‌ی کارگر، خود را سازمان می‌دهد. بوروکراسی بخشی از مناسبات گذشته است و در مناسبات نوین جایگاهی ندارد.

بنابراین، غفلت از نابودی بوروکراسی، برای پروژه‌ی سوسیالیستی در شوروی مرگ آور بود.

بنظر می‌رسد در اینجا یک سرگشتگی لاینحل وجود دارد. برای غلبه بر جامعه‌ی کهن و بوروکراسی ناشی از آن، رژیم جدید ناچار از بکار گرفتن روش‌های سخت‌گیرانه است. اما خود این روش‌ها، قدرت را به بوروکراسی منتقل می‌نماید. در یک کشور پیشرفته، به همراه کشورهای پیشرفته‌ی دیگر که به همان راه می‌روند، روش‌های سخت‌گیرانه تنها جهت تصرف قدرت و دفاع از خود، ضرورت خواهد داشت. دموکراسی می‌تواند بلافاصله بکار انداخته شود. این بهترین شرایط ممکن است. در یک کشور عقب مانده و یا کشور پیشرفته‌ی در محاصره و مورد تهاجم توسط همسایگان متخاصم، و یا در شرایط جنگ داخلی، تنها شکل محدودی از دموکراسی امکان پذیر است. بنابراین غفلت تاریخی اتحاد شوروی می‌تواند تکرار شود. به بیانی دیگر، دوران گذار باید نوعی باشد که بوروکراسی در آن از بین برود، دقیقاً به این جهت که پدیده‌ی جامعه‌ی کهن است و نه جامعه‌ی نوین.

تناقض ذاتی بازار و سوسیالیسم

من استدلال نمودم که در سوسیالیسم بازار بطور اجتناب‌ناپذیری بین دو بخش تناقض وجود خواهد داشت. بخش بازار، کارگران را از طریق بیکاری و جذابیت مالی کنترل خواهد نمود در حالیکه بخش برنامه



می شود. چنین سیاستی ممکن است در کوتاه مدت در بالابردن تولید موفق باشد اما حمایت اکثریت را که مجبور به کار سخت تر برای در آمد کمتر شده است، از دست خواهد داد.

کارآیی و سوسیالیسم بازار

این گره بحث است. بعد از سقوط استالینیسیم این فکر مطرح شد که گرچه سوسیالیسم ناموفق بود اما اشتغال کامل، خدمات اجتماعی، رفاه اجتماعی، تحصیلات رایگان و حداقل دستمزد را تضمین و تامین می نمود. از طرف دیگر چنین استنباط می شود که بازار موفق است و می تواند در طی مدتی، سطح بالای زندگی را برای همگان فراهم آورد. بنابراین بنظر می رسد که ثمره ی ازدواج بازار و سوسیالیسم مورد ادعا، بهترین هردو را ارایه می دهد. در حقیقت این ازدواج مانند بسیاری از ازدواج ها متکی بر یک سلسله از رویاها است.

در ابتدا، سوسیالیسمی که پیش بینی شده است سوسیالیسم نوع اتحاد شوروی می باشد که شباهت اندکی به سوسیالیسم داشت و دقیق تر این است که استالینیسیم نامیده شود. یک جامعه ی سوسیالیستی آن است که تولیدکنندگان مستقیم در آن حکومت کنند. وجود یک عده از نخبه گان که مازاد تولید و یا بخشی از مازاد تولید را کنترل می کنند، چنان که در همه ی کشورهای استالینیست از چین تا اتحاد جماهیر سوسیالیستی سابق و کوبا، چنین است، نشانگر این است که این گونه جوامع وجه اشتراک اندکی با سوسیالیسم دارند. نکاتی که اکنون به نظر مثبت می رسند در رابطه با رژیم می که موفق به اجراء آنها شد، عمیقاً معیوب بودند. سیستم خدمات درمانی برای گروه های اجتماعی از جمله بخش خصوصی متفاوت بود، و برای اکثریت در سطح پائینی قرارداد داشت. تحصیلات نیز به همین شکل. نبود بیکاری تنها بعلت عدم کارآئی رژیم بود و در نهایت این که با مدارک مستحکم می توان اثبات نمود که فشارمردم بر رژیم بود که اجراء و تداوم آنها را تضمین کرد. این از مشخصه های ضروری سیستم استالینی نبود بلکه وسیله ای بود برای ادامه ی بقاء. البته دراستخدام بودن بهتر از بیکار بودن است اما این مسئله تنها برای انتخاب میان استالینیسیم و بازار مطرح است و نه انتخاب بین استالینیسیم و سوسیالیسم. برای سوسیالیسم، اشتغال کامل نیروی کار اجتماعی، یک هدف ضروری است که تنها هنگامی به درستی دست یافتنی است که اشتغال کامل از طریق کارخلاق همگان فراهم آمده باشد. این تروتسکی بود که اشاره کرد که ، رسیدن به اشتغال کامل از

طریق عدم کارآیی اشتغال کامل قلابی است. (۱۳)

به این علت که استالینیسیم پول حقیقی نداشت (و در نتیجه همچنین ارزش و هرآنچه که از پس آن می آید، یعنی کار مجرد) محاسبه بی نهایت مشکل و حتی غیرممکن بود. در نتیجه همه ی تصمیمات اقتصادی براساس اطلاعات بسیار محدودی گرفته می شد. به این جهت است که فرض می شود که سوسیالیسم نیز به همان گونه نارسا خواهد بود. در عوض گفته می شود که بازار از طریق پول و قانون عرضه و تقاضا، شیوه ی قابل قبولی برای محاسبه و سیستمی کارآمد برای تصمیم گیری و تهیه ی نیازها خواهد بود.

در هر صورت سوسیالیسم بازار نمی تواند کارآمد باشد. بجز مسایلی که در بالا بحث شد، سوسیالیسم بازار از مشکلات خود بازار هم رنج می برد. بازار در یک کشور با اقتصاد پیشرفته ضرورتاً موجد تضاد میان کارگر و سرمایه دار و کارگر و کارفرما است. در شرایط اشتغال کامل انگیزه ی مالی گُند می شود بویژه هنگامی که کار، غیرخلاقه و موهن و مخاطره آمیز برای جسم و روح باشد. و این واقعیت سرمایه داری مدرن است و نه سوسیالیسم بازار فرضی. در نتیجه کارگر تنها درحد انجام وظیفه کار خواهد کرد. اقتصاد سرمایه داری مدرن به تولید انبوه کالاهای با کیفیت بالا که مورد درخواست مصرف کنندگان است نمی پردازد. کالاهای ارزانتر از کیفیت نازلی برخوردارند. کالاهای گرانقیمت تر یا دچار اشکالات پیش بینی نشده ای می شوند و یا عمداً طوری ساخته می شوند که زود مستهلک شوند. حتی مواد غذایی مصرفی دارای اشکالات فراوانی هستند که محرک آنها کسب سود است. فاجعه ی اخیر موادغذایی (BSE) در بریتانیا نمونه ی خوبی است در این باره و اثبات شده است که ناشی از عدم کنترل موازین است. دولت به شرکت های تولیدکننده اجازه داده بود که درجه ی حرارت را کم کنند و مواد تحلیل برنده را که از ورود سموم به سلسله ی غذایی انسان جلوگیری می نمایند، حذف نمایند. در نتیجه BSE به گاوها و از آنها به انسانها منتقل شد. دولت به منظور کاستن از هزینه هایش و سپردن وظیفه ی خود به دامدار، از تعداد کاهش یافته ی بازرسان سلاخ خانه ها و دام داری ها بازهم کاسته بود. نیاز به کاهش هزینه ها، بالا بردن فروش و در نتیجه افزایش سود، تضاد اجتناب ناپذیری بین منافع مصرف کننده و تولیدکنندگان مواد دامی ایجاد می نماید. هیچ دولتی قادر به حل موفقیت آمیز این تضاد نیست. فاجعه ی بریتانیا، تنها حادثه ترین نمونه ی آن چیزی است که در همه جا جریان دارد. مصرف هورمون های خطرناک، سموم کشنده ی جانوران موذی، کودهای شیمیایی و خوراک دامی خطرناک بخشی از کشاورزی و دامداری صنعتی در بازار است. اگر دولت حقیقتاً از منافع مصرف



اقتصاددانان مایکل آلبرت و رابین هاهنل معتقدند که یک رشته از قیمت‌ها یا هزینه‌ها ی غیرپولی را می‌توان به یک جامعه‌ی سوسیالیستی انتقال و از آن استفاده نمود. آنها همچنین معتقدند که بجای رقابت، می‌توان از فشارهمگن برای استخراج بهترین عملکرد از مردم، استفاده کرد. آنها رقابت را ویرانگر و همبستگی را چیزی مثبت که باید تشویق شود، تلقی می‌نمایند. (۱۴) از آنجایی که سرچشمه‌ی هزینه‌ها زیر سؤال می‌ماند، تعجب آور نیست که برخی آنها را متهم به بازآفرینی بازار می‌نمایند. به یک معنی این دقیقاً همان چیزی است که آنها کرده‌اند چون آنها هزینه‌ها را براساس نوعی عملکرد بازار قرار داده‌اند. آنچه که واضح است این است که فرضیات آنها با مارکسیسم کلاسیک بسیار متفاوت است.

این مسئله باید مورد تاکید قرار بگیرد که مارکسیسم ارزش خاصی برای همبستگی قایل نشده است. البته مارکسیسم مخالف رقابت است امانه از زاویه همبستگی و یا تعاون. برای مارکسیسم کار اجتماعی یک مسئله‌ی اخلاقی نیست بلکه یک ضرورت عینی است. رقابت ضرورتاً با رشد اجتماعی کردن کار ناپدید می‌شود. مارکسیسم همچنین از آنجا شروع می‌شود که وفور نسبی امکان پذیر است و بنابراین محاسبه‌ی هزینه‌ها می‌تواند به تدریج حذف شود. هنگامی که ماشین‌ها، ماشین‌ها را تولید می‌نماید و فن‌آوری قادر است وفور منابع نیرو و مواد خام را تضمین نماید، هزینه‌ها به صفر تنزل می‌نمایند. تحت چنین شرایطی رقابت بی‌معنی خواهد شد. این موضوع که نوع بشر به ناچار منابع را نابود خواهد کرد پس بنابراین فشار همگن مورد نیاز خواهد بود، شبیه اورولیسیم است. این تصویر جادویی کارکنان منفردی را مجسم می‌کند که از سوی جمع جاسوسی می‌شوند و یا اینکه هر کسی از تخلف نسبت به دیگری می‌هراسد چرا که ممکن است نتیجه‌ی زیان‌آوری خود وی داشته باشد. آلبرت و هاهنل از یک جنبه‌ی اخلاقی جمع‌گرایانه آغاز کرده‌اند، که ممکن است مورد ستایش باشد و یا نباشد. مشکل اینجاست که اکثریت جامعه ممکن است با آنها مخالف باشد. مردم ممکن است قدرت بی‌غرض پول و بازار را ترجیح دهند. برای همکاری مشتاقانه و باکفایت باید انگیزه‌ی قوی‌تر از اخلاق وجود داشته باشد.

آیا رقابت یک وسیله‌ی ضروری است؟

علت تعاون این است که همکاری و برنامه‌ریزی برای دستیابی هر کس به هدفش ضروری است. رقابت در نهایت برای کسانی که در آن

کننده با گم‌کردن تعداد زیادی بازرسی باکفایت، و مقاومت در برابر افزودن هر ماده‌ی خارجی به مواد کشاورزی و خوراکی، دفاع نماید، سود چنان ناچیز خواهد شد که تولیدکنندگان مواد کشاورزی - دامی ورشکست خواهند شد. بسیار عملی‌تر خواهد بود که استانداردهایی در این موارد برقرار شود و کشاورزی براساس نیاز برنامه‌ریزی گردد. آنگاه کارگر مصرف‌کننده می‌تواند تصمیم بگیرد که چه چیزی را ترجیح می‌دهد، اگر که امکان انتخاب در برابرشان قرار گیرد.

با پذیرفتن این نکته، ممکن است استدلال شود که بازار علائم کافی برای تولیدکننده و مصرف‌کننده فراهم می‌آورد که می‌تواند اختصاص منابع کافی را تامین نماید. این استدلال به چندین دلیل درست نیست. بازار تنها در پاسخ پول علایم خود را هویدا می‌کند. بنابراین کسانی که پول ندارند قادر به نشان دادن خواسته‌ها و نیازهای خود از طریق بازار نیستند. در عوض آنهایی که مقدار زیادی پول دارند، علاقمندند پول خود را خرج آن چیزهایی کنند که مایلند. در نتیجه قیمت‌ها صعود می‌نمایند. بازار همواره برای پولدار تولید خواهد نمود چرا که این بهترین راه پولدار شدن و کسب سود خوب است و از اینرو تمام ساختار اقتصادی به سمت ارضاء خواسته‌های ثروتمندها متمایل می‌شود. سپس شرکت‌های سودآور به تبلیغات برای فروش باز هم بیشتر به ثروتمندان می‌پردازند. آنها همچنین از دولت می‌خواهند که آنها را در هنگام مشکلات سر پا نگه دارد چون آنها عده زیادی را در استخدام دارند. کمپانی سازنده هواپیمای کنکورد نمونه‌ی این مسئله است. این کمپانی جهت ادامه‌ی تولید با کمک دولت کارگری (حزب سوسیال دموکراتیک انگلستان - م) سر پا ماند اما از هنگام تکمیل شدن، این هواپیما انحصاراً در خدمت ثروتمندان بوده است و منابع ارزشمندی برای استفاده‌ی ثروتمندان به هدر رفت. بازار انواع اتلاف‌ها را داراست و در هر سطحی از کارآمدی که باشد باید برای عملکرد، دارای بیکاری باشد. بازار باید هنگامی که سطح بیکاری و ماشین‌های استفاده نشده بالا برود، دچار بحران ورکود دوره‌ای بشود. رقابت بطور غیرضروری باعث دوباره کاری و حیف و میل منابع شده و بر علیه تقسیم کار عاقلانه‌تر عمل می‌کند. رقابت بین کشورها می‌باید به ماشین‌عظیم نظامی و جنگ‌های دوره‌ای منجر شود. و همچنین نیروی خلاقه‌ی کسانی را که در استخدام دارد بی‌مصرف و نابود نماید.

بحث برای یک بازار خیالی



قرار می‌گیرند، غیرعقلانی، تلف‌کننده و ویرانگر است و این است علت همکاری نه عللی که آلبرت و هاهنل به آن اشاره می‌نمایند. از این نقطه نظر رقابت چنان تاریخ مصرفش گذشته است که استفاده‌ی از آن معادل استفاده از سیستم ارباب و رعیتی و یا کار بردگان است. که به وضوح بدون بازده و نا کارآمد خواهد بود.

• پیش از ظهور استالینیسم، رقابت برای اغلب مردم، به جز اقتصاددانان رسمی، یک سیستم غیرعقلانی تلقی می‌شد که سرمایه داران مختلف (رقیب) بوسیله‌ی آن بدست آوردن بخشی از سود حاصل در صنعت خود را برای خود تضمین می‌کردند. اقتصاددانان آن را به عنوان ابزاری برای پائین نگه داشتن قیمت‌ها و هزینه، توجیه می‌نمودند. تکامل منطقی رقابت به اشکال مختلف انحصار، در هر حال از جانب دولت پذیرفتنی نبود. و علت در تهدیدی بود که متوجه خود سرمایه داری با نابود کردن سرمایه داران کوچکتر بود. بعد از جنگ جهانی اول و حتی پس از آن یعنی بعد از جنگ جهانی دوم، استراتژی ترجیحی طبقه سرمایه دار، ایجاد و یا حفظ بخش رقیب در سرمایه داری بود. اگر رشد سرمایه داری بعد از جنگ دوم جهانی به همان کندی قبل از جنگ باقی می‌ماند، بخش رقیب به هر حال محکوم به فنا بود. با توجه به تمایل سرمایه به سوی انحصار، دوره‌ی پس از جنگ با تمرکز عظیم صنایع در آلمان، ژاپن و ایالات متحده روبرو گشت و به امید جلوگیری از این تمایل تشویق صنایع رقیب به یک هدف آگاهانه مبدل شد. و این شامل ابقاء کشاورزی کوچک و همچنین صنایع کوچک و متوسط شد.

به بیانی دیگر رقابت امروز یک رقابت تصنعی است و در طی مدتی ناپدید خواهد شد. و این بدین معنی است که رقابت مدرن نیز اگر که به شکل تصنعی برقرار شود، رقابت نخواهد بود. و این برای هرکسی که درگیر مسئله قرار دارد واضح است. در بخش‌های محتاط کشاورزی و خرده فروشی که زمانی رقابت بسیار گسترده بود، اکنون محدود به بخش‌های خاصی مانند دکان سرکوپه و یا کالاهای مصرفی ویژه شده است. گر چه ارزش اخلاقی آنهایی را که از قانون جنگل حمایت می‌نمایند باید زیر سؤال برد، اما این مسئله ثانوی است. اقتصاد مدرن برای خودش شیوه‌ی کاملاً ماهرانه‌ای در رابطه با ماهیت انحصار و رقابت در اختیار گرفته است و به امتیازها و مضرات آن توجه نموده است. و با استفاده از نمودارها و معادلات، تجزیه و تحلیلی آرایه داده است که چنان پاکیزه است که واقعیت خود را از دست داده است. نظریه‌ی بی معنی رقابت بی نقض را ارائه داده است که هرگز وجود خارجی نداشته و نمی‌تواند داشته باشد. سپس چنین رقابتی را با واقعیت مقایسه نموده و نتیجه گرفته است، که واقعیت ناقص است.

اقتصاد مدرن عملکرد این واقعیت را تحلیل نمی‌کند تا کشف نماید که سیستم ما واقعاً چگونه کار می‌کند. البته واضح است که قادر به چنین کاری نیست. دنیای واقعی زدوبندها و معاملات مبتنی برارثاء، از یکسو و عملکرد بوروکراتیک آمیخته با انگیزه‌ی سود از طرف دیگر، منجر به انتقاد از سرمایه داری خواهد شد که آن اقتصاد حاضر به انجام آن نیست.

استالینیسم همچون شکل دگرسان "سوسیالیسم بازار"

نقطه‌ی قوت مبحث سوسیالیسم بازار معمولاً براین نکته متکی است که از استالینیسم آزادی خواه تر، شایسته تر و موفق تر است. تعداد اندکی به ماهیت واقعی استالینیسم عطف توجه نموده اند که آیا بنیادهای آن در سوسیالیسم بازار شکست خورده، نیست. از نقطه نظر تاریخی، صنعتی کردن استالینی بعد از سیاست استالینی-بوخارینی پذیرش اقتصاد دهقانی و نپ، پیش آمد. استالین اساساً عمل گرا بود و بطور موثر خصلت‌های بازار را در خدمت سیاست خود گرفت. حاکمیت نخبه گان، پراخت حقوق با روبل، اختلاف درآمد وسیع، سیستم سلسله مراتب، و بازار یا برتری جویی، همه از مفهوم بازار گرفته شده بود. نیروی کار از حالت کالابودن در دوره‌ی استالین خارج شد اما نه کاملاً به خواست وی. او ترجیح می‌داد کارگران برای بدست آوردن کار و حقوق بیشتر باهم به رقابت برخیزند و اینکه این چنین نشد نتیجه‌ی مقاومت طبقه‌ی کارگر بود. تحت استالینیسم، اشکالی از بازار در کنار اشکالی از برنامه ریزی کنار هم باقی ماند. در واقع استالینیسم نه اقتصاد بازار و نه اقتصاد برنامه بلکه نوعی بازار غیربازار بود.

نظریه‌ی ساختمان سوسیالیسم در یک کشور، که اساس استالینیسم است، همواره تخیلی بود. برعکس این استالینیست‌ها بودند که مارکسیست‌ها را که حاضر به پذیرش روش استالین نبودند، به تخیلی بودن متهم می‌کردند. سوسیالیسم یا یک سیستم جهانشمول است و یا هیچ چیز.

سوسیالیسم نمی‌تواند به شکل گام به گام، مانند کودکی که با یک پا دنیا بیاید و روز بعد پای دیگرش رشد یابد، بوجود بیاید. این واقعیت که موجودیت یافتن یک جامعه‌ی نوین مشکل است به این معنی نیست که جایگزینی برایش وجود دارد، مثلاً یک درجه پائین تر، که باید آنرا پذیرفت.





نزول سرمایه داری و غیرممکن بودن تغییر وضعیت به بازار

آیا امکان بازگشت به سیستم بازار در کشورهای استالینیست هست؟ (۱۵) آیا سرمایه داری در حال نزول قابل احیاء در کشورهای کالاپرستی را از دست داده اند، خواهد بود؟ من زمینه ی پاسخ به این سؤال را از قبل با اشاره به این که سرمایه داری مدرن در مورد اشکال سرمایه داری بالغ دچار کمبود است، فراهم کرده ام. رقابت محو شده است، دولت ها نقش اساسی در رهبری اقتصاد دارند، بخش های مبتنی بر نیازهای ضروری بزرگ و در حال گسترش اند، ارتش ذخیره بیکار یا اندک است و یا اصلاً وجود ندارد و پول ملی شده و در کنترل دولت است، حتی در جایی که بانک اسماً مستقل است. بنابر این مسئله ی امکان حرکت از استالینیسم به طرف شکلی از سرمایه داری در حال نزول، باید کنار گذاشته شود. نمونه ی منطبق بر سرمایه داری پیش گفته، تنها کشور آمریکا می تواند باشد زیرا که کشوری است که همه ی جهان سرمایه داری متکی به آن است که در آن بخش تولیدات نظامی قطعاً برای حفظ اقتصاد، محوری است. بخش های حساس اقتصاد، مانند کامپیوتر و اتومبیل سازی، در اختیار شرکت های محدودی است. رقابت کنترل شده است. بیشتر سهام در اختیار شرکت های بیمه و بنیادهای بازنشستگی است، و بزرگترین شرکتها و بانکها توسط بوروکراتها اداره می شوند.

تغییر جهت به چنین اقتصادی، از اقتصادی که در اتحاد شوروی سابق وجود داشت شامل حفظ بخش های نظامی و همچنین دیگر مجتمع های بزرگ تولیدی که موجود است، می باشد. تنها تفاوت واقعی در میلیون ها کارگری خواهد بود که به عنوان مازاد از کار اخراج خواهند شد. چنین بیکاری عظیمی و البته ارتش ذخیره ی کار، برای روسیه بسیار متفاوت از آمریکا که دارای نرخ رسمی ۷ درصد است، خواهد بود. در حقیقت، ایالات متحده تنها از طریق تقسیم نیروی کار به گروه های قومی در مناطق کنترل و حفاظت شده ی شهرهای

عمده قادر به داشتن این سطح از نرخ بیکاری است. این شرایط در اتحاد شوروی سابق وجود ندارد. بنابراین از نظر سیاسی داشتن چنین سطح بیکاری در آنجا، غیرممکن خواهد بود. از این بیشتر این که چنین حرکتی احتمال نابودی بخش عظیمی از خود نخبه گان و چه بسا استقلال روسیه را به همراه خواهد داشت.

انتقال اقتصاد روسیه استالینیستی به سوی بازار ممکن نیست مگر به همراه آسیب های فراوان برای طبقه ی کارگر، دقیقاً به این جهت که ایده ی بازار در دنیای مدرن غیرممکن است. ممکن است مطرح شود که بازار باید باقی بماند تا هنگامی که تحت سوسیالیسم از بین برود. اما چنین بازاری تنها هنگامی امکان هزنوع عملکردی خواهد داشت که رقیب آن نیز حاضر باشد. به بیانی دیگر، کارگران باید کنترل خود را بر جامعه و نخبه گان برقرار نموده و هر نوع امتیازی را از بین ببرند. در تحت چنین شرایطی بازار محدودی که شرایط الغاء آن به تدریج فراهم شود، ممکن است عمل نماید. یک سرمایه داری حقیقی چاره ای به جز مقابله با طبقه ی کارگر ندارد. این شاید غیرقابل اجتناب باشد. هر برنامه ای که ادعای ضرورت بازار را بدون اینکه نخست ضرورت برانداختن نخبه گرایی و هزنوع امتیازداری و همچنین برقراری قانونی که هیچکس نباید درآمدی بیشتر از درآمد یک کارگر ماهر داشته باشد را مطرح نماید، هم سرمایه دار خیال پرداز و هم ضد سوسیالیسم است.

نتیجه گیری

برنامه ریزی و ارزش قابل اختلاط نیستند. آنهایی که تا حالا سعی در اختلاط این دو از طریق سوسیال دموکراسی و استالینیسم کرده اند، مخلوط شان از نظر تاریخی زمان کوتاهی دوام آورده است. این دو سیستم شامل عناصر مختلفی بودند و نتایج متفاوتی را بار آوردند. هر دوی آنها با هم به آخر خط رسیده اند. هیچ کدام از آنها آینده ای ندارد. بازار رویایی بیش نیست و دوران آن سپری شده است.

ادامه دارد...

یادداشت ها:

۱- مثلاً نگاه کنید به دیان السون (Diane Elson) :



Stenografischskii Otchet, Izd. Politicheskaya Literatura, Mosko, ۱۹۶۸, ص ۳۱۳. سخنرانی تروتسکی در دوازدهمین کنفرانس حزب تحت عنوان Scissors crisis, نپ را چنین توضیح می دهد: "نپ تأیید یک نظم قانونی برای عرصه ی مبارزه ی ما و سرمایه ی خصوصی است..". پیش تر او ادعا کرده بود که بازار برای همه ی کشورهایی که در دوران انتقالی به سوسیالیسم به سر می برند، بنیادی است. و درعین حال او به شکلی کاملاً روشن آنرا بکار بردن "شیوه ها و نهادهای سیستم سرمایه داری" دانست که به محض ابقاء شیوه ی نوین سوسیالیستی برنامه ریزی، تمرکز و محاسبات، از بین خواهد رفت. ص ۳۱۰. برای بررسی دیدگاه های تروتسکی در آن مقطع و بعد از آن، نگاه کنید به Ticktin and Cox: The Ideas of Leon Trotsky, Humanities Press, 1995.

۱۱- Preobazhenski, نوشته ی فوق.

۱۲- L. D. Trotsky: "سخنرانی در دوازدهمین کنگره ی حزب." ص ۳۹۹-۴۰۱ مسکو ۱۹۶۸. تروتسکی استدلال می نماید که وجه آسیایی روسیه در اهمیت دادن به برقراری سرمایه ی تجاری، حیاتی بوده است، و این که، تحت نپ خطر اینکه سرمایه ی تجاری به فراهم نمودن پایه های بازگشت به سرمایه داری منجر شود، بیش از همیشه است.

۱۳- لئون تروتسکی، منبع پیش گفته، ص ۳۲۴-۳۲۵. "ما با ضرورت اخراج کارگران زن و مرد روبرو خواهیم شد... و شکی نیست که تغییر ماهیت دادن به بیکاری، موجد بدترین، غیرواقعی ترین و پرهزینه ترین شکل تامین اجتماعی خواهد بود"

۱۴- مایکل آلبرت و رابین هاهنل: بسوی آینده: اقتصاد مشارکتی برای قرن ۲۱. (Looking Forward: Participatory Economics for the Twenty-First Century, South End Press, Boston, 1991 66-67)

۱۵- برای بررسی دقیقتر بازار در اتحاد شوروی و تغییر شکل آن بعد از استالینیس، نگاه کنید به H. H. Ticktin: Origins of the crisis in the USSR: Essays on the plitical Economy of a Disintegrating System, Myton Sharpe Inc. New York & London, 1992; "The Road to International Chaos." Critique 23, June 1991, 9-32; "The growth of an Impossible Capitalism," Critique 25, May 1993, 119-32.

"سوسیالیسم بازار و یا سوسیالیزه کردن بازار." نیو لفت ریویو، ۱۷۲، نوامبر - دسامبر ۱۹۸۸ ص ۳-۴۴. دیان السون سعی نموده است نمونه ای از جامعه ی سوسیالیستی را که بر مبنای قیمت عمل می نماید تصویر کند. این روشن است که جامعه ی سوسیالیستی از دیدگاه وی جامعه ای است که عملکرد آن بر مبنای بازار کنترل شده و همراه با کار مزدوری است.

۲- J.P. Proudhon: نظریه ی عمومی انقلاب در قرن ۱۹، Pluto Press, 1989. نگاه کنید بویژه به مقدمه آن از روبرت گراهام، "سوسیالیسم بازار یکی از نظریه هایی است که پرودون از آن دفاع کرده است که هم بجا و هم بحث انگیز است." در خود کتاب وی به وضوح از بازار حتی تا حد حمایت از یک نوع خالص تر رقابت دفاع کرده است. او می گوید: "پایمال کردن رقابت همچون پایمال کردن خود آزادی است." ص ۵۰.

۳- Karl Marx: گروندریسه، آثار منتخب، جلد ۲۸ ص ۲۵۱: "... ایجاد ثروت بطور عام تنها از طریق کار اجباری، بردگی، و یا کار اجباری غیرمستقیم یعنی کار مزدوری، امکان می یابد."

۴- "مناظره در رابطه با مسئله ی اقتصاد سیاسی، Vestnik Kommunuisticheskoi Akademii, شماره ۱۱، مسکو، ۱۹۲۵.

۵- Alec Nove: The Economics of feasible Socialism, Allen and Unwin, لندن ۱۹۸۳. نوو پروفیسوری از دانشگاه گلاسکو بود که به همراه والدین منشویک خود در اوایل دهه ی ۲۰ هنگامی که ۸ ساله بود به غرب آمد. با اینکه در غرب بزرگ شد اما همواره با روشنفکران آزادی خواه در شرق در ارتباط بود.

۶- نسخه ای قدیمی از این نوشته به روسی ترجمه وبه همراه جوابیه ای مقدماتی از M.Voyeikov برای سمیناری که حول آن در انستیتوی اقتصاد آکادمی علوم در دسامبر ۱۹۹۵ در مسکو تشکیل شده بود، منتشر شد.

۷- نگاه کنید به نوشته ی من، در باره ی تنزل، در نشریه نقد... ۲۶

۸- نگاه کنید به E. A. Preobrazhensky: The New Economics انتشارات دانشگاه کمبریج، کمبریج ۱۹۶۵.

۹- نگاه کنید به Kommunuisticheskoi Akademii Vestnik, جلد ۲، ۱۹۲۵ ص ۳۵۷.

۱۰- Dvenadtsatyi S'ezd PKPIb,

